

بررسی و نقد کتاب: دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر

دکتر حسن شفیعی*

Michea, Goodhart, *Democracy as Human Rights: Freedom and Equality in the Age of Globalization*, Routledge 2005.

دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر: آزادی و برابری در عصر جهانی‌شدن، در اصل رساله دکتری مایکل گودهارت از دانشگاه‌های کالیفرنیا و لوس آنجلس است. که بخش‌های اول و پنجم در قالب مقالاتی در نشریه «دموکراتیزاسیون» منتشر شده است.

این کتاب چارچوب تحلیلی از مناسبات «دموکراسی و حقوق بشر در شرایط جهانی‌شدن» ارائه می‌دهد. مبنای این چارچوب تحلیلی، گفتمان نوین جهانی‌شدن و چالش‌های نظری است که در متن این گفتمان شکل گرفته است. چالش‌های نظری موجود به دو دسته‌ی عمده تقسیم می‌شوند: ۱- برخی از تضعیف دولت ملی و شکل‌گیری دولت بین‌المللی شده توأم با غیردولتی‌شدن سیاست و تبدیل کار ویژه دولت از حکومت کردن به اداره کردن امور دفاع می‌کنند. ۲- برخی جهانی‌شدن را تهدیدی جدی برای دموکراسی تلقی می‌کنند. از نظر این گروه جهانی‌شدن با بدبختی، فقر، نابرابری، ناامنی، تروریسم، مسایل زیست محیطی و طیف متنوعی از کالاها از تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی گرفته تا مبادلات فرهنگی و دموکراتیزاسیون ارتباط تنگاتنگ دارد.

نویسنده از نظم جهانی دموکراتیک با تضمین حقوق بشر بدون وجود حکومت جهانی یعنی وجود پارلمان‌ها و ارتش‌های جهانی دفاع می‌کند، یعنی

* دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر

وجود قواعد دموکراتیک جهانی امری ضروری است، اما ضرورتی در ادغام تضادهای منی در قالب تضادهای بین‌الملل وجود ندارد. بنابراین، نظریه مذکور در حد وسط ایده‌الیسم حکومت جهانی و رئالیسم حکومت ملی قرار می‌گیرد. بر اساس این برداشت، جهانی شدن تهدیدات و فرصت‌هایی دارد که هیچ‌گاه نباید از آن به عنوان پایان تاریخ یا پایان تمدن یاد کنیم. جهانی شدن با دموکراسی پیوندی ارگانیک دارد. رویکرد نویسنده به این پیوند منبعث از رویکرد لیبرال‌های فرانسوی قرن نوزدهم به ویژه تحلیل‌های بنیامین کنستانت از انقلاب فرانسه و پیامدهای آن است. به نظر کنستانت آنچه انقلاب‌ها را به تحریف سوق می‌دهد، نادیده گرفتن آزادی‌های سنتی در دوران جدید بعد از انقلاب‌هاست؛ به عبارت دیگر عدم تقارن تاریخی میان آزادی‌های سنتی و تغییرات فاحش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بعد از انقلاب، انقلاب فرانسه را به تحریف کشانید. به نظر نویسنده آرمان‌های سیاسی باید همگام با شرایط زمانی تغییر یابند. جهانی شدن شرایط زمانی جدیدی است که نباید آن را به عنوان چالشی جدی، بلکه باید به عنوان وضعیتی جدید تلقی کنیم که دموکراسی به عنوان یک متن در این زمینه تداوم و گسترش یابد. جهانی شدن گستره جدیدی است که ابعاد دموکراسی در آن رشد و نمو پیدا می‌کنند. نظریه دموکراسی مدرن مملو از چشم‌اندازها و آرمان‌های گسترده است اما مفروضات اساسی آن، چارچوب مناسبی برای دموکراسی در شرایط جهانی شدن فراهم نمی‌سازند.

بنابراین، کتاب مذکور به بازاندیشی دموکراسی و اصول اساسی آن یعنی آزادی و برابری می‌پردازد. در این بازاندیشی فرض اساسی بر این است که مراجعه به تاریخ اندیشه سیاسی به ویژه آراء نظریه‌پردازان دموکراسی و حاکمیت کلاسیک نمی‌تواند راه‌حل‌های مطلوبی برای مسایل جدید در اختیار ما قرار دهد. کتاب مذکور به دو بخش مجزا اما مکمل یکدیگر تقسیم می‌شود: در بخش اول به بررسی تاریخ دموکراسی و حاکمیت و چالش‌هایی که جهانی شدن فراروی

دموکراسی قرار می‌دهد می‌پردازد تا بر اساس آن حدود عملکردی و مفهومی نظریه دموکراسی مدرن را آشکار سازد. در بخش دوم به تفسیری نوین در بازناندیشی نظریه دموکراسی تحت عنوان «دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر» می‌پردازد که پاسخی به چالش جهانی شدن و دموکراسی است. بخش دوم عمدتاً ماهیتی هنجاری و سازه‌ای دارد. مبحث هنجاری از یافته‌های تحلیلی - تاریخی بخش اول ساخته شده است.

در فصل اول بخش اول، اتهامات مربوط به جهانی شدن و دموکراسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در این فصل هشت مشخصه اصلی برای جهانی شدن در نظر گرفته می‌شود که عبارتند از: ۱- یکپارچگی بازار ۲- تحولات تکنولوژیکی ۳- بسط حکمرانی بین‌المللی ۴- افول نقش سیاسی - حقوقی دولت ۵- هم‌گونگی فرهنگ جهانی - امپریالیسم فرهنگی ۶- کم‌رنگ شدن مکان - زمان ۷- محلی‌گرایی ۸- نمولبرالیسم. سؤالی که در این فصل مطرح می‌شود این است که آیا جهانی شدن بر دموکراسی تأثیر می‌گذارد؟ برای پاسخ به این پرسش دو رویکرد وجود دارد: ۱- نظریه‌پردازان جهان وطنی که بر این باورند چالش‌های زیست‌محیطی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بی‌شماری در فرایند جهانی شدن وجود دارد که از طریق ایجاد ساختارهای یکپارچه‌ی مشترک در سطوح جهانی و منطقه‌ای می‌توان تا حد زیادی آنها را کاهش داد.

۲- اجتماع‌گرایان بر این باورند که نمی‌توان دموکراسی را از دولت منفک کرد. برداشت ایسن‌گروه برگرفته از دیدگاه‌های ملی‌گرایان لیبرال و جمهوری‌خواهان جدید است. هر دو برداشت افراطی است. اگر جهانی شدن را به مثابه‌ی فرایند «فراملی‌گرایانه» یا «جهان‌گرایی» تلقی کنیم، تأثیر این فرآیند بر دموکراسی و مؤلفه‌های آن یعنی آزادی و برابری را باید در افق تعامل میان واقعیت دولت مدرن و گستره‌ی جدید آن تحلیل کرد. پس حیطه و دامنه‌ی

تأثیر‌گذاری جهانی شدن بر دموکراسی را باید در چارچوب ارتباط پیچیده‌ی دموکراسی با حاکمیت دولتی تحلیل کنیم، یعنی فرایندهایی که بر دولت‌ها تأثیر می‌گذارند الزاماً دموکراسی‌ها را در دولت‌های مشابه تحت تأثیر قرار نمی‌دهند. از سوی دیگر آنچه برای دولت‌ها مطلوب است ممکن است برای دموکراسی‌ها مطلوب نباشد.

بر همین اساس آنچه برای دموکراسی در برخی دولت‌ها مطلوب باشد ممکن است در سایر کشورها نامطلوب تلقی شود. در فصل دوم به استحالته صورت‌بندی قدرت سیاسی و دولت‌های مدرن در اروپا پرداخته است که چگونه اندیشه سیاسی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. فرض نویسنده بر این است که آنچه اندیشه‌ها را صیقل و ساماندهی می‌کند شرایط تاریخی است نه بالعکس. پس اندیشه تابعی از شرایط تاریخی است. با تحول این شرایط اندیشه نیز دستخوش تغییر بنیادین می‌شود؛ بنابراین اندیشه‌های کلاسیک در مورد دموکراسی کارآیی چندانی برای تبیین این مفهوم در شرایط نوین جهانی شدن ندارند. شرایط نوین نیازمند اندیشه‌های نوین هستند.

بر این اساس، نویسنده در این فصل نتیجه‌می‌گیرد که حاکمیت، دو بعد هنجاری و پیشامدی تاریخی دارد و هر دو بعد وابستگی متقابل به یکدیگر دارند. بعد تاریخی آن حکایت از تکوین صورت‌بندی نوین قدرت سیاسی در اروپای مدرن دارد که بلافاصله پس از فروپاشی قدرت‌های امپراطوری و کلیسایی با ادعای اقتدار سیاسی کامل و انحصاری در چارچوب سرزمینی مشخص با گفتمان مصلحت عمومی پدیدار شد. بعد هنجاری آن تأمین آزادی‌های اساسی افراد و حراست از مصالح عمومی آنها بود که وجهه‌ی تاریخی و طبیعی دولت را به وجهه‌ای قراردادی - وضعی تبدیل کرد.

در فصل سوم، نویسنده چنین استدلال می‌کند که دموکراسی مدرن عمیقاً و به طور مستقیم تحت تأثیر گفتمان «حقوق قانونی» قرار گرفته است. این حقوق

برآمده از بعد هنجاری حاکمیت یعنی تأمین مصلحت عمومی است که در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفته است. مصلحت عمومی مبتنی بر قرارداد اجتماعی است، این قرارداد یک قرارداد حاکمیتی است، بر اساس این قرارداد است که حدود اختیارات و آزادی‌های قدرت سیاسی حاکم و شهروندان مشخص می‌شود. دموکراسی مدرن در چارچوب تجربی و عینی دولت حاکم و چارچوب مفهومی حاکمیت مردمی تکوین یافته است. ارتباط دموکراسی مدرن با حاکمیت و دولت حاکم ارتباط عمیق و دیرپایی است و حاکمیت مردمی نیز جزء جدایی‌ناپذیر دموکراسی مدرن است، یعنی آزادی و برابری فقط در چارچوب دولت مدرن امکان‌پذیر است و دموکراسی مدرن دموکراسی حاکم باید باشد.

چهارمین فصل برای تبیین ارتباط دموکراسی و حاکمیت، به چرایی و چگونگی تأثیر جهانی شدن بر دموکراسی پرداخته است. فرایند این تأثیرگذاری دارای یک پارادوکس اساسی است. یعنی تنش دایم میان وعده‌های جهانی دموکراسی از یک سو و محدودیت‌هایی که در محدوده‌های مفهومی و سرزمینی حاکمیت بر دموکراسی تحمیل می‌شود.

با این وجود، مجموعه‌ای از منافع و حقوق اساسی وجود دارد که نمی‌توان در چارچوب‌های سرزمینی دموکراسی‌های مدرن آنها را تحدید یا نادیده گرفت.

در فصل پنجم به طور خلاصه به بررسی رویکردهای دموکراتیک اجتماع‌گرایانه و جهان وطنی نسبت به جهانی شدن پرداخته می‌شود. هر دو رویکرد وجوه سرزمینی (تجربی) و هنجاری دموکراسی‌های مدرن و ارتباط متقابل آنها را نادیده می‌گیرند. تلاش‌های نظری معاصر در بازاندیشی دموکراسی در عصر جهانی شدن از وجاهت کافی برخوردار نیستند؛ زیرا آنها به تبیین‌های نظری از مشروعیت دموکراتیک یا نهادها و رویه‌های دموکراتیک می‌پردازند که با واقعیت حاکم در شرایط جهانی شدن سازگاری چندانی ندارد.

بسط نظری و ارایه چارچوب مفهومی جدید از دموکراسی در افق ارتباط جوهری این مفهوم با حقوق بشر در شرایط جهانی شدن در بخش دوم کتاب مطرح شده است.

در بخش دوم به تبیین و دفاع از تفسیر مجدد نظریه‌ی دموکراتیک در پرتو شواهد تاریخی و تحلیل‌های نظری پرداخته شده است. در این تفسیر، دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر تلقی شده است. دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر، دموکراسی را چونان تعهدی سیاسی به رهایی جهانی از طریق تأمین دسترسی برابر هر کس به حقوق بنیادین بشری تلقی می‌کند.

در فصل ششم به طرح «سنت رهایی بخشی نظریه دموکراتیک» پرداخته می‌شود. از قرن هفدهم دموکراسی به عنوان آزادی از انقیاد و حقوق بشر نیز به مثابه‌ی زبان بهبود دموکراتیک تلقی شده است. جهانی شدن تصویری رهایی بخش از دموکراسی از طریق حقوق بشر داده است.

سه فصل بعدی بخش دوم به تبیین دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر می‌پردازد. در این رویکرد به بازاندیشی اصول بنیادین آزادی و برابری به عنوان منطبق دموکراتیزاسیون پرداخته می‌شود و به اجرای دموکراسی و حقوق بشر می‌پردازد. «دموکراسی به مثابه حقوق بشر» گسترش افقی و عمودی دموکراسی را تسهیل می‌کند. الگوی دموکراسی به مثابه حقوق بشر (DHR) دموکراسی را به عنوان تعهد سیاسی به رهایی جهانی از طریق تأمین دسترسی برابر به حقوق بنیادین بشر برای هر کس تعریف می‌کند. بر اساس این تعریف و عناصر آن یعنی «تعهد سیاسی»، «رهایی جهانی»، «دسترسی برابر» و «حقوق بنیادین بشر»، DHR با مفهوم حکمرانی ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. حکمرانی بر اساس نظر روزنا عبارت است از «نظام حکومت کردن در تمامی سطوح فعالیت انسانی از خانواده تا سازمان‌های بین‌المللی». علاوه بر این سطوح، حقوق بشر ارتباط تنگاتنگی با تمامی موضوعات از جمله حقوق اجتماعی و اقتصادی دارد، یعنی بدون تضمین

درآمد، تغذیه، بهداشت مکفی و سایر حقوق اجتماعی دسترسی به سایر حقوق سیاسی و مدنی غیرممکن خواهد بود، بجه‌هایی که غذایی برای خوردن ندارند نمی‌توانند به اندازه کافی یاد بگیرند؛ بنابراین حکمرانی در سطوح پایین و موضوعات متکثر، ارتباط ارگانیک حقوق بشر و دموکراسی را بازتاب می‌دهند. بر این اساس رهایی بشر از طریق تأمین حقوق بنیادین صورت می‌گیرد. نظریه دموکراسی اولیه مدرن بر حاکمیت دولت تأکید داشته در حالی که نظریه دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر به مفاهیم آزادی و برابری توجه اساسی دارد و رهایی بشر را از منظر همین حقوق بنیادین مورد توجه قرار می‌دهد. دموکراسی نیز چیزی جز توجه به این حقوق نیست. پس دموکراسی و حقوق بشر هم‌زاد هستند. نمی‌توان از دموکراسی سخن گفت مگر اینکه حقوق بشر را با تمامی مؤلفه‌هایش مورد توجه قرار دهیم و توجه به حقوق بشر نتیجه‌ای جز دموکراتیزاسیون نخواهد داشت؛ بنابراین شالوده‌ی دموکراسی توجه به حقوق بشر است و نقض حقوق بشر چیزی جز نقض دموکراسی نخواهد بود.

توجه به حقوق بشر یعنی توجه به حقوق بنیادین و ذاتی انسان بماهو انسان و نه ترسیم حقوق دارای تنافر ذاتی با ذات انسان‌ها و تحدید یا تهدید حقوق ذاتی انسان‌ها. نقض این حقوق یعنی زیرپا گذاشتن دموکراسی. دموکراسی یا حقوق بشر سالاری دلالت بر حکومت حقوق بشر در نظام‌های سیاسی دارد. هر صورت‌بندی سیاسی که این نکته را نادیده بگیرد نمی‌تواند ذاتاً دموکراتیک باشد.

فصل هشتم به بحث در مورد نهادینه کردن و الزامات نهادی دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر می‌پردازد و این الزامات را در متن جهانی شدن و دموکراسی جهانی قرار می‌دهد. نهادهای سیاسی نمایندگی، نهادهای کارکردهای مستقیم، نهادهای کارکردی غیرمستقیم مجموعه‌ای از نهادهای مرتبط با DHR هستند که در سطوح ملی - منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب مجالس نمایندگی، اتحادیه اروپا و سازمان‌های بین‌المللی تبلور عینی یافته‌اند.

فصل نهم به مشکلات چگونگی اجرا و تحقق عملی دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر می‌پردازد. اجرای دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر آسان نیست و نیازمند اراده سیاسی و تعهد جهانی به دموکراسی است. تغییر دموکراتیک کند و اتفاقی خواهد بود. نهادهای قدیمی غیر دموکراتیک را باید با مشقت تغییر داد و نهادهای جدید را باید صبورانه برپاساخت.

نتیجه‌گیری کتاب به ارتباط سه مفهوم «جهانی شدن، نئولیبرالیسم و دموکراتیزاسیون» پرداخته است. جهانی شدن مفهومی است که ابهامات و محدودیت‌های نظریه دموکراسی مدرن را آشکار می‌سازد و نیرویی است که حاکمیت به معنای مدرن را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. حاکمیتی که بنیاد نظری آن «نظریه مدرن دموکراتیک» است و مؤلفه اجتماعی آن را شهروند ملی تشکیل می‌دهد. نظریه‌ی دموکراتیک جهان وطنی بنیان نظری جهانی شدن، نئولیبرالیسم و دموکراتیزاسیون را به وجود می‌آورد و در پرتو همین بنیان نظری است که دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر تصور می‌شود. ارزش‌های آزادی، برابری و حقوق بشر وجهه‌ی پیشین به نئولیبرالیسم دارند. این ارزش‌ها بعد رهایی بخشی را برای همه تشکیل می‌دهند. ارزش‌ها و آرمان‌های سیاسی ارتباط تنگاتنگ با زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تری دارند که در آن شکل می‌گیرند و به بلوغ می‌رسند. وقتی این زمینه‌ها تغییر می‌یابند آن ارزش‌ها و آرمان‌ها نیز دچار تحول می‌شوند. همان‌طور که بنیامین کنستانت گفته است: «از آنجا که در روزگار مدرن زندگی می‌کنیم، آزادی منطبق با روزگار مدرن را می‌خواهیم و به دموکراسی متناسب با این روزگار نیاز داریم.»

نقد و بررسی

کتاب به دو مقوله‌ی دموکراسی حاکمیتی مبتنی بر نظریه دموکراتیک مدرن در آثار کلاسیک قرون هفده و هجده از یک سو و دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر

مبتنی بر نظریه دموکراتیک جهان وطنی در شرایط جهانی شدن و نتولیرالیسم با اتکاء به آراء بنیامین کنستانت پرداخته است و بر اساس این تقابل و دوگانه انگاری، رابطه‌ای ذاتی میان دموکراسی و حقوق بشر برقرار می‌کند. به رغم اینکه جهانی شدن زمینه‌ها و عرصه‌های اعمال حاکمیت ملی مبتنی بر الگوی وست‌فالیایی را تا حدود زیادی تغییر داده است، دولت هنوز سازمان برتر در سازماندهی نظام‌های اجتماعی است. بر این اساس، حقوق و تکالیف شهروندان نیز تا حدود زیادی متأثر از ساختار و کارکردهای نظام‌های سیاسی هستند و شهروندی ملی نیز ارتباط ذاتی میان حقوق، مسؤولیت‌ها و حضور افراد در عرصه عمومی را بیان می‌کند. در حالی که سازوکار حقوق بشر فاقد ارتباط ذاتی و ساختاری با فرایندهای نظام‌های سیاسی است، به عبارت ساده‌تر تأکید بر حقوق بشر تداعی کننده‌ی یک امر پیشینی و عام‌الشمول غیرتاریخی است، در حالی که مفاهیم شهروندی، دولت و حقوق سیاسی - مدنی و... ذاتاً سازه‌ای (Constructive) و کارکردی (Functional) هستند و نمی‌توانیم آنها را ثابت و نامعطف تصور کنیم. به دلیل همین وجهی غیرتاریخی حقوق بشر است که نمی‌توانیم انتظار تعهدات متقابل، مسؤولیت، مشارکت و پاسخگویی را که جزء مؤلفه‌های شهروندی مدنی و قراردادی هستند، داشته باشیم؛ بنابراین معیارهای همگانی و جهان‌شمول مورد حمایت شهروندی پساملی را که در آراء افرادی هم چون هابرماس دیده می‌شود به گفته‌ی واقع‌گرایان جدید هم چون هانتینگتون نمی‌توانیم در عرصه نظام جهانی مبتنی بر تکثر فرهنگی و تجارب متنوع تاریخی برپا سازیم. به هر حال هرگونه داعیه عام‌گرایی از جمله داعیه دموکراسی به مثابه‌ی حقوق بشر در فراسوی تنگناهای تاریخی، فرهنگی، اقلیمی و... تضيیقات عملی فراوانی را تجربه خواهد کرد.



پرو، شہادہ علموں انسانی و مطالعات فریبندی
پرتال جامع علموں انسانی